

• دریافت ۸۹/۳/۲۰

• تأیید ۸۹/۷/۲۰

کلاغ در ادب فارسی

اسماعیل تاج‌بخش*

آسیه فرجی قرقانی**

چکیده

در این مقاله نخست واژه «کلاغ» از نظر ریشه شناسی بررسی شده و سپس انواع آن به اجمال معرفی گردیده است؛ و آن گاه صفات ظاهری و باطنی این پرنده یاد شده و نمونه هایی برای هر یک ذکر شده است. در این جستار به بازتاب واژه «کلاغ» و ویژگی‌های او در متون عرفانی و دینی و امثال و حکم اشارت هایی رفته است و در یک نتیجه گیری کلی جایگاه «کلاغ» در ادب فارسی مشخص شده است.

کلید واژه‌ها:

کلاغ، زاغ، فایل، غراب، ادب فارسی

E890Tajbakhsh@gmail.com

* دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

مقدمه

کلاغ از پرندگانی است که انواع گوناگون آن در ادبیات فارسی و عرفانی و فرهنگ دینی ما بازتاب دارد. و شاعران و نویسندگان از صفات ظاهری و باطنی او تصویرها آفریده اند. این پرنده در عرفان نیز جایگاه خاص خود را دارد و در متون دینی نیز همین طور. در این مقاله کوشش رفته است که این بازتابها با ذکر نمونه هایی ارائه شود و سرانجام در بخش «نتیجه گیری» حاصل این پژوهش به پژوهشگران عرضه گردد؛ تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

ریشه شناسی واژه «کلاغ»

در باره ریشه این کلمه اطلاع دقیق در دست نیست. ریشه شناسان آن را از واژه Varayna اوستایی دانسته اند، که تلفظ آن در زبان پهلوی Vagary یا Varak و تلفظ زاغ Kaskenak و Zay بوده است. (فره وشی، ۱۳۵۲: ۲۸۸)

فرهنگ های فارسی - لغت فرس، لغتنامه دهخدا، فرهنگ فارسی معین، فرهنگ عمید، برهان قاطع، فرهنگ جهانگیری و فرهنگ سخن - تفاوت ویژه ای میان انواع این پرنده قائل نشده اند، به طوری که - با وجود ذکر اختلافات در ظاهر - همه آنها را معادل یکدیگر دانسته اند: «کلاغ، کلاغ پیسه، زاغ، زاغی، زاغچه، زاغ دشتی، زاغ دورنگ، غراب، غراب البین، عگه، عقق یا عکعک، کشکرک، قشقره، کلازه، غلیه، غداف».

در فرهنگ نام های پرندگان در این باره چنین آمده است:

«چنین می نماید که در زمان های پیش، نویسندگان و گویندگان میان کلاغ ابلق که همان کلاغ سیاه و سفید معمولی است با قشقره که در فارسی آن را کشکرک و زاغی و زاغچه می نامند چندان تفاوتی قائل نبوده اند و هر دو را به یک نام می خوانده اند». (منصوری، ۱۳۷۹: ۹۴)

ویژگی های کلاغ

۱ - ویژگی های ظاهری

این پرنده گونه های مختلف دارد که در ویژگی های ظاهری تفاوت هایی با هم دارند و این ویژگی ها در کتاب های جانورشناسی به گونه ای دقیق و گسترده آمده است. چهارگونه مشهور آن عبارتند از: کلاغ سیاه - کلاغ ابلق - غراب - زاغی، که در میان آنها از همه توانمندتر و درشت

اندام تر، غراب است که طول آن ۶۴ سانتی متر است. و برای اطلاع بیشتر درباره هر یک آنها می‌توان به منابع جانورشناسی مراجعه کرد. (منصوری، ۱۳۷۹: ۴۱۴ تا ۴۲۲)

ویژگی‌های ظاهری کلاغ در ادب فارسی دستمایه خلق مضامین بسیاری در آن شده است که بخشی از آنها ساخته و پرداخته ذهن شاعران و بخش دیگری نیز مایه گرفته از ویژگی‌های ظاهری اوست؛ و از میان این‌ها آنچه بیشتر مورد توجه قرار گرفته است رنگ سیاه و چشم و پای سرخ اوست. و آنچه بیشترین آثار ادبی بر آن همداستانند زشتی ظاهر- و حتی باطن- اوست:

زاغ اگر زشتی خود بشناختی همچو برف از درد و غم بگداختی (مولوی، ۱۳۶۶: ۱۱۶/۱)

شواهدی در این باره:

الف - چشم

رنگ چشم کلاغ برخلاف همه تن او سپید یا سرخ است. «مستفاد می‌شود که زاغ ایران چشم سرخ دارد چنانکه زاغ هندوستان چشم سیاه دارد». (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۲۵۳۹)

از خون دو چشم من چو دو چشم غراب و دل آویخته غرابی گشته ز اضطراب

(مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۴۱)

می‌نتوان یافت به شب در چراغ در قفس روز تو توان دید زاغ

در پر طاووس که زر پیکر است سرزنش پای کجا در خور است

زاغ که او را همه تن شد سیاه دیده سپید است درو کن نگاه

در همه چیزی هنر و عیب هست عیب مبین تا هنر آری به دست

(نظامی، ۱۳۷۶: ۱۲۵ و ۱۲۶)

هنر بیند چو عیب این چشم جاسوس تو چشم زاغ بین نه پای طاووس (نظامی، ۱۳۸۳: ۱۸۹)

گر مرد راه بین شده‌ای عیب کس مبین از زاغ چشم بین و زطاووس پر نگر (عطار، ۱۳۶۲: ۷۷۰)

جامی در تشبیهی زیبا چشم سرخ زاغ را به چراغ و شراره آتش تشبیه می‌کند:

رخشنده بصر بدید زاغی چون دود چراغی و چراغی

در تیره شبی ستاره‌ای دو یا انگشتی شراره پرتو

(جامی، ۱۳۶۱: ۷۹۳)

اما گویا خاقانی در این میان این زیبایی را به هیچ می‌شمرد:

بیچاره زاغ را که سیاه است جمله تن از جمله تن سپیدی چشمش چه در خور است (خاقانی، ۱۳۷۵: ۳۳۸)

ب- پا

پای سرخ کلاغ نیز چون چشم او مورد توجه قرار گرفته است.

بهاری مشکبو دیدم در آن باغ به چنگ زاغ و در خون چنگ آن زاغ (نظامی، ۱۳۷۶: ۲۱۶)
چمان در جلوه طاووسان آن باغ به حنّ پای رنگین کرده چون زاغ (سلمان ساوجی، ۱۳۴۸: ۱۶۰)
اما نظامی در بیتی دیگر توصیه می‌کند که اگر مثل زغن عاشق مردار دنیا نیستی چون زاغ
باش و پنجه به خون ضعیفان فرو میر.

مرده ی مردار نه ای چون زغن زاغ شو و پای به خون در مزن (نظامی ۲، ۱۳۷۶: ۱۵۷)

ج- صدا

گونه‌های مختلف این پرندۀ آواهای گوناگون دارند. صدای کلاغ سیاه تو دماغی و صدای کلاغ
ابلق بلند و صدای غراب بلند و جیغ گونه و صدای زاغی نجواگونه و هشداردهنده است.
(منصوری، ۱۳۷۹: ۴۲۰ و ۴۲۲ و ۴۱۴).

صدای کلاغ در ادب فارسی نماد زشتی و شومی است. برخلاف صدای بلبل که نماد خوبی
و خجستگی است و به گفته برخی پژوهشگران «پرندۀ شعر کلاسیک» به شمار می‌آید. (فرجی،

۱۳۸۷: ۳۰)

نمونه‌ها:

گر زاغ سیه باغ ز بلبل بستاند دستان نتواند زدن و نادره‌الحان (ناصر خسرو، ۱۳۴۸: ۳۵۲)
او چو بلبل تو چو زاغی سیف فرغانی برو شرم دار ای زاغ با بلبل هم آوازی مکن (فرغانی، ۱۳۶۴: ۶۲۹)

د- غذای کلاغ

«کلاغ تقریباً همه چیز خوار است. از تخم و دانه و میوه و برگ گیاهان و جوجه و تخم پرندگان
و ماهی و قورباغه و مارمولک و موش و غیره تغذیه می‌کند و گاهی پرستوها را نیز شکار
می‌نماید. روی هم رفته پرندۀ ای موزی و مضر است و باید به دفع آن کوشید». (معین، ۱۳۵۷:

۳۰۱۶)

در ادب فارسی کلاغ به خوردن مردار، استخوان، سرگین، سر و چشم اجساد و سیری
ناپذیری معروف است.

عیسی جانت گرسنه ست چو زاغ خر او می‌کند ز کنجد کاغ (سنایی، ۱۳۶۸: ۳۷۶)

تا کلاغی را شود پر حوصله کس نماند زنده در صد قافله (عطار، ۱۳۷۹: ۱۵۶)
 گر خوری کم گرسنه مانی چو زاغ و خوری پر آرُغت گیرد دماغ (مولوی، ۱۳۶۶: ۵/۹۱۰)
 آنچه از غذای کلاغ در شاعران دیده می‌شود این‌ها هستند:

مردار

چه‌مانی‌بهر مرداری‌چو زاغان اندرین‌پستی قفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر این بالا (سنایی، بی تا: ۵۲)
 سعدی‌به‌مال‌و‌منصب‌دنیا‌نظر‌مکن میراث بس توانگر و مردار بس کلاغ (سعدی، ۱۳۶۶: ۹۸۶)
 خاقانی نیز در بیتی چنین بیان می‌کند که کلاغان پس از جنگ همراه دیگر لاشخوران در میدان حضور می‌یابند، با شنیدن این بیت «موریگان» الهه جنگ «سلت‌ها» به ذهن می‌آید که در جنگ‌ها خود را به شکل کلاغ در می‌آورده، و پس از جنگ به خوردن سرسربازان مرده مشغول می‌گشته است.

تیغ کبود غرق خون صوفی کار آب کن زاغ سیاه پوش را گفته صلاهی معرکه (خاقانی، ۱۳۷۵: ۵۱۳)
 ابن‌یمین این مضمون را با بیانی دیگر تکرار می‌کند:

یک روز مصافش ز تن زار اعادی صدساله فزون طعمه‌دهد زاغ‌وزغن‌را (ابن‌یمین، ۱۳۶۳: ۱۳)
 در ادب فارسی یکی از طعمه‌های زاغ و زغن دل‌عاشق است که در کوی معشوق افتاده است:

ز بس دل‌ها که در کوی تو افتاد شده‌زاغ و زغن‌مهمان‌دل‌ها (امیرخسرو دهلوی، ۱۳۴۳: ۷)
 بردی‌دل‌م را بدادی به زاغان گرفتم گروگان خیالت به تاوان (مولوی، ۱۳۷۴: ۷۸۲)

استخوان

کلاغ در ادب فارسی به استخوان خواری معروف است اما نه در مایه‌هما، که این کار از ویژگی‌های بارز اوست.

اسیر زلف ویم با خودم ببر ای باد وگرنه زاغ برد با تو استخوان مرا (امیرخسرو، ۱۳۴۳: ۳۱)
 عاشق نه خود از در تو شد دور با زاغ چه حیل‌ه کاستخوان برد (همان: ۱۸۲)
 مگس و گریه سوی خوان پویند سگ و زاغند کاستخوان جویند (همان: ۷۳۶)

نکته قابل ذکر این است که هرچند کلاغ و هما هر دو در ادب فارسی استخوان‌خوار توصیف شده‌اند، اما تقابل آنها از نظر سخنوران قابل انکار نیست زیرا هما به فرّ و فرخندگی و زاغ به شومی و پستی معروف است:

هستی همای دولت و شاید که بر مراد زاغی ز فرّ تو به سوی آشیان رسد (مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۵۴)
 اگر تو جنس همایی و جنس زاغ نه ای ز جان تو میل به سوی هما توانی کرد (مولوی، ۱۳۷۴: ۳۸۵)
 اما سنایی در این مورد نظری متفاوت دارد:
 زاغ را چون همای فر داده ست پشه را همچو با شه پر داده است (سنایی، ۱۳۶۸: ۶۲۴)

سرگین

کلاغ به سرگین خواری معروف است، در این مورد مقابل طوطی و بلبل است که این شکر می‌خاید و آن شیفته گل است.
 چند چون زاغ بود نول تو در هر سرگین خبر جان چو طوطی شکرخا برگو (مولوی، ۱۳۷۴: ۱۲۲۹)
 من بسازم و لیک کی شاید زاغ با طوطیان شکر خاید
 گرچه طوطی خود از شکر زنده ست زاغ را می‌چمین خر بایند
 (همان: ۳۹۷)

و عجیب این است که در اعتقاد قدما بیماری کلاغ با سرگین خواری بهبود می‌یابد:
 "... و چون کلاغ بیمار گردد سرگین خورد به گردد". (زکریای قزوینی، ۱۳۴۰: ۵۴۳)
 در نزهت نامه علایی نیز همین مطلب تکرار می‌شود:
 "... چون بیمار شود نجاست و پلیدی مردم بخورد بهتر شود". (علایی، ۱۳۶۲: ۱۳۸)

مغز و چشم جسد ها

سایه از هر که همای کرمت باز گرفت کاسه‌ی چشم و سرش مطعم زاغ و زغن است (سلیمان ساوجی، ۱۳۴۸: ۵۶)
 خواجه در ره به درد و داغ بمرد تن به بوم استخوان به زاغ سپرد
 مغز سر طعمه‌ی کلاغان ساخت دیده منقارگاه زاغان ساخت
 (جامی، ۱۳۶۱: ۲۴۸)

خرما، انجیر، گردو و ...

"... مناقیر غراب چون معاول بود و خرما را عنق سست بود و اگر نه آفریدگار نگه داشتی یک
 عنق نمندی، و البته قصد خرما نکند و مع ذلک چنان خرما دوست دارد کی چون از صراح فارغ

شوند غراب می‌گردد به طلب خرما و در اصول درخت‌ها و شکاف‌ها می‌رود و خرمای خشک و دغل بیرون می‌آورد و می‌خورد."

(محمد بن محمود همدانی، ۱۳۷۵ : ۵۴۱، ۵۴۲)

جاحظ نیز در الحیوان به همین موضوع اشاره می‌کند. زکریای قزوینی در مورد علاقه‌ی کلاغ به گردو چنین گفته است:

"[غراب] جوز را دوست دارد از جوز بسیار جمع کند و در زمین دفن کند جهت ذخیره و منقار او سخت بود که بدان در جوز سوراخ کند". (زکریای قزوینی، ۱۳۴۰ : ۵۴۲)

درباره‌ی انجیر خواری کلاغ دو نظر متفاوت در متون کهن دیده می‌شود:

اول - انجیر برای کلاغ گلوگیر است:

قمری کردش ندا کای شده از عدل تو دانه انجیر رز دام گلوی غراب

شارح اشعار خاقانی در توضیح این بیت می‌گوید:

"انجیر را پرندگانی که منقارشان کج است می‌توانند بخورند و برای زاغ که منقارش کج نیست گلوگیر است. در فارسی هم مثل شده که مرغی که انجیر می‌خورد نوکش کج است." (خاقانی، ۱۳۷۶ : ۱۶۷)

مثنوی راست:

بر سماع راست هر تن چیر نیست طعمه هر مرغی انجیر نیست (مولوی، ۱۳۶۶ : ۱۳۷/۱)

در مخزن الاسرار آمده است:

سفره‌ی انجیر شدی صفر وار گر همه مرغی بدی انجیر خوار (نظامی، ۲، ۱۳۷۶ : ۴۴)

دوم - انجیر غذای محبوب و مطلوب کلاغ است:

باغ ار چه ز بلبلان پر آب است انجیر نواله غراب است (نظامی، ۱۳۸۰ : ۱۹۵)

باغبان گر نزند بانگ به باغ قرص انجیر شود نان کلاغ (جامی، ۱۳۶۱ : ۵۶۲)

زانجیرین ار جدا شود زاغ صد مرغ دگر ستاده در باغ (همان، ۸۷۰)

زیستگاه کلاغ

در ادب فارسی مسکن کلاغ کوه و صحرا، ویرانه‌ها، گورستان‌ها، مزبله‌ها و شاخه‌های درختان

بلند معرفی شده است. در این مورد نیز شاعران او را با باز و عنقا به مقایسه کرده‌اند. عنقا به عزلت‌گزینی و بلند پایگی مشهور است؛ و باز با شاهان همنشین است و بر دست او جای دارد، و طعمه از دست او می‌چشد؛ اما کلاغ حقیر در مزبله‌ها و گورستان‌ها به سر می‌برد. عنصری در مناظرهای این تقابل را به خوبی بیان می‌کند:

میان زاغ سیاه و میان باز سپید
 به باز گفت همی زاغ هر دو یارانیم
 جواب داد که مرغیم جز به جای هنر
 خورند از آنکه بماند ز من ملوک زمین
 مرا نشست به دست ملوک و دیر و سراست
 ز راحتست مرا رنگ و رنگ تو ز عذاب
 ملوک میل سوی من کنند و سوی تو نه
 میان زاغ سیاه و میان باز سپید
 به باز گفت همی زاغ هر دو یارانیم
 جواب داد که مرغیم جز به جای هنر
 خورند از آنکه بماند ز من ملوک زمین
 مرا نشست به دست ملوک و دیر و سراست
 ز راحتست مرا رنگ و رنگ تو ز عذاب
 ملوک میل سوی من کنند و سوی تو نه

شنیده‌ام ز حکیمی حکایتی دلبر
 که هر دو مرغیم از جنس اصل یکدیگر
 میان طبع من و تو میانه‌ای است مگر؟
 تو از پلیدی و مردار پر کنی ژاغر
 ترا نشست به ویرانه و ستودان بر
 که من نشانه ز معروفم و تو از منکر
 که میل خیر به خیرست و شر سوی شر
 (عنصری، ۱۳۲۳: ۱۱۴، ۱۱۵)

چو شهبازی و شهبازت همی خواند به سوی شه
 چون زاغ همه نشست بر شخ دارم
 نمی‌پری و در پری چو زاغان جانب صحرا (حلاج، ۱۳۴۳: ۱۲)
 در یک دو گزآب ریز و مطبخ دارم (مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۷۱۳)

۲- ویژگی‌های باطنی کلاغ

صفات باطنی کلاغ در ادب فارسی بیش از سایر حیوانات است. او را به صفاتی چون دزدی، حرص، محتاط بودن و دور اندیشی، حيله گری، دلیری، زیرکی و نادانی - در بخش فابل به آن اشاره خواهد شد - صبح خیزی، تیز بینی و عجیبتر از همه خبرچینی متصف ساخته‌اند.
 نمونه‌ها:

از کلاغ آموز پیش از صبحدم برخاستن کز حریمی همچو خوکی تندرست و ناتوان (سنایی، ۱۳۶۸: ۴۵۶)

ز کریای قزوینی در مورد صبح خیزی کلاغ چنین می‌گوید:

"[کلاغ] سفرهای بعید کند و طواف بسیار، پیش از همه‌ی مرغان شروع در پرواز کند در روشنایی فجر." (زکریای قزوینی، ۱۳۴۰: ۵۴۲)

زاغ حرص و همای همّت را
 بودم حذور همچو غرابی برای آنک
 ریزه و استخوان نمی‌یابم (خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۹۹)
 همچون غراب جای گرفتم درین خراب (همان: ۴۱)

چون باز و چرخ، چرخ همی داردم به بند گر در حذر غرابم و در رهبری قطا (همان: ۱)
اما لامعی شاعر قرن ششم صفات مثبت و پسندیده‌ای چون دلاوری و هوشیاری و زیرکی را
به او نسبت داده است.

قارح تر از غراب و دلاور تر از عقاب هشیار تر ز عقق و چابک تر از زغن (لامعی، بی تا: ۱۲۶)
انوری و عبدالواسع جبلی نیز او را حيله گر می‌خوانند:

به وقت جلوه گری چون تذرو خوش رفتار به‌گاه‌راهبری چون کلاغ حیل‌گر (انوری، ۱۳۴۰: ۲۱۶)
" در مورد زیرکی کلاغ باید گفت: یکی از استادان دانشگاه مک‌گیل به نام لوئیس لِفبوره
Lefebvre Louis پس از مطالعاتی که روی این پرنده انجام داده به این نتیجه رسیده است که
کلاغ در دنیای پرندگان خلاق‌ترین پرنده است. موارد آلت سازی در میان حیوانات بسیار نادر و
محدود است. اما کلاغ در این زمینه استعدادی حتی بیش از شامپانزه از خود نشان داده است.
اعضای یکی از گروه‌های تحقیقاتی، کلاغی را دیده‌اند که به وسیله ی تگّه چوبی طعمه اش را
از حفره‌های موجود در تنه‌ی درختان بیرون می‌کشد. کلاغ‌های ژاپنی هوش و زکاوت بی سابقه
ای برای شکستن فندق و بادام از خود بروز داده اند. آنها فندق و بادام را در تقاطع خیابان‌ها زیر
چرخ ماشین‌های منتظر چراغ سبز قرار می‌دهند.

بخشی از استعدادهای جانوران در اسارت تضعیف شده یا یکسره از دست می‌رود. اما یک
کلاغ "نیو کلدونی" به نام بتی در اسارت توانسته است با خم کردن یک میله‌ی فلزی طعمه
اش را که در داخل لوله‌ی خمیده‌ی پنهان بوده است، بیرون بیاورد. " (صفاری، ۱۳۸۶: ۲۰)
جامی در بیتی بدیع صفت "توکل" را به کلاغ نسبت داده است:

مخور خون بهر طعمه از کلاغی کم نه‌ای کورا توکل چون درست آمد برآمد از زمین نانش (جامی، ۱۳۶۱: ۶۰)
یکی دیگر از صفات کلاغ "اعور" بودن است. این صفت به سبب تیز بینی و قدرت بینایی
اوست. در عجایب المخلوقات محمد بن محمود همدانی چنین آمده است:

"... و ویرا اعور گویند به مجاز از تیزی کی نگاه کند، چنانک ملدوغ را کی سلیم گویند و
بصیر گویند و مهالک را مفاوز خوانند." (محمد بن محمود همدانی، ۱۳۷۵: ۵۴۱)

جاحظ عین این مطلب را در الحیوان ذکر می‌کند. (جاحظ، ۱۳۶۱: ۳۳۹)

و اما سخنگویی کلاغ در چند جا ذکر شده است.

حمد الله مستوفی در نزه القلوب گوید:

"در عجایب مخلوقات و جامع الحکایات آمده که از هند جهت خلیفه حیوانی به تحفه

آوردند. سرش به شکل آدمی و تن مانند زاغ بوده و کلمه‌ای چند تلفظ می‌کرد منها: انا الزأغ
الاعجوبه، انا الیث مع اللبوءه"

زکریای قزوینی گوید:

"... و بعضی کلاغ الفاظ صحیح آرند که از مثل آن طوطی عاجز باشد."

(زکریای قزوینی، ۱۳۴۰: ۵۴۳)

جاحظ نیز در الحیوان به این موضوع اشاره می‌کند:

"... و از آن‌ها کلاغ‌هایی است که هر چه را بشنوند تقلید می‌کنند تا آنجا که در تقلیدگری

از طوطی شگفت‌انگیزترند.

یکی دیگر از صفات باطنی کلاغ عداوت است:

"... [غراب] با گاو و خر دشمن بوده منقار در چشم وی زند." (جاحظ، ۱۹۹۷: ۲۹۳)

در عجایب المخلوقات چنین آمده است:

"و میان او و بوم عداوت بود زاغ بر وی قوی نگردد." (همان، ۵۳۳)

گویی به سبب همین دشمنی است که در خواص زاغ آمده اگر چشم زاغ و بوم بین دو نفر

دود کنند میان ایشان عداوتی زایل نشدنی واقع می‌شود.

مهرورزی کلاغ

"تحقیقات و مشاهدات کوین مک گاون"^۱ استاد اوربانتولژیست دانشگاه کورنل شناخت عمیق
تری ازین پرنده ارائه می‌دهد. او به مدت شانزده سال یک دسته کلاغ را در ایتاکای نیویورک
مطالعه کرده است. هنگامی که ویروس "وست نایل" در میان کلاغان شایع و موجب مرگ و
میر می‌شود او کلاغ‌های سالمی را دیده است که بر کنار کلاغان در حال مرگ نشسته و حاضر
به ترک آنها نبوده‌اند. کوین مک گاون کلاغ‌ها را موجودات با احساسی دیده و در میان آنها
شاهد بروز رفتاری بوده است که معمولاً تحت شرایط ویژه‌ای از آدمها سر می‌زند. او کلاغ ماده-
ای را دیده است که پس از مرگ جفتش جوجه‌های نوبالش را بر می‌دارد و به آشیانه‌ی پدر و
مادرش باز می‌گردد!" (صفاری، ۱۳۸۶: ۲۰ و ۲۱)

اما کشف این مطالب جدید نیست. چند قرن پیش از او در عجایب المخلوقات از قول جاحظ

چنین نقل شده است:

"... و چون نر کلاغ بمیرد ماده‌ی او هم جفت نر دیگر نمی‌شود و همچنین اگر ماده بمیرد او

جفت ماده‌ی دیگر نمی‌شود." (زکریای قزوینی، ۱۳۴۰: ۵۴۲)

قانعی طوسی در کلیله و دمنه منظوم خود می‌گوید:

بود گوهر زاغ را این مزاج گر او را دهی کشور و تخت و تاج
 بگویی که از مهر زاغان بگرد دلش گردد از تو پر آزار و درد
 ندارد دل از مهر زاغان تهی ترا دادم از کار او آگهی
 (قانعی طوسی، ۱۳۵۸: ۳۱۳)

در مورد نحوه‌ی تخم‌گذاری کلاغ نویسندگان مطالب عجیبی ذکر کرده‌اند که ساختگی است. تعهد و نگهداری کلاغ از جوجه‌هایش نیز با دیگر پرندگان متفاوت است. علاقه‌ی کلاغ به جوجه‌هایش در ادبیات منعکس شده است.

میل زاغان به بچه‌ی خویش از بچه‌ی طوطیان بود بیش (جامی، ۱۳۶۱: ۹۰۹)
 در قاموس کتاب مقدس در این مورد چنین آمده است:

[غراب] از برای تحصیل خوراک جوجه‌های خود مسافت بعید طی نماید و از چهار الی هفت جوجه را توجه و حفظ کند تا موقعی که به حد رشد رسیده، خود بتواند تحصیل خوراک کرده خود را محافظت کند." (هاکس، ۱۳۷۷: ۶۳۳)

۳- کلاغ در عرصه‌ی تشبیه

کلاغ در آثار ادبی مشبیه به شب، زلف، خط، چشم، ابرو، مژه، خال، افراد معاند و حسود و رقیب و حبشی و هندی و زنگی و خطیب و محتسب است. نیز زغال و نی و قلم و اسب را به او مانند کرده و در انبوهی و ازدحام نیز به او مثل زده‌اند. که به آوردن چند نمونه اکتفا می‌شود:

چو روی زمین گشت چون پر زاغ ز افراز کوه اندر آمد چراغ (فردوسی، ۱۳۷۴: ۳۱۱)
 دو زلفش مشک و رخ کافور و شنگرف چو زاغی اوفتاده کشته‌بر برف (فخرالدین اسعدگرانی، ۱۳۷۷: ۷۵)
 درباب دلی که به داغت سوزد زان پیش که خط از پر زاغت سوزد (مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۹۶)
 دو چشمش به سان دو نرگس به باغ مژه تیرگی برده از پر زاغ (بابا افضل، بی تا: ۵۵)
 خاقانی آن کسان که طریق تو می‌روند زاغند و زاغ را روش کبک آرزوست (خاقانی، ۱۳۷۵: ۶۲۶)
 از برف کوهسار شده بر سپاه روم وز زاغ مرغزار شده بر سپاه زنگ (قطران، ۱۳۳۳: ۱۹۷)
 طاووس بین که زاغ خورد وان گه از گلو گاورس ریزه‌های منقا برافکند (خاقانی، ۱۳۷۵: ۹۶)
 زاغ گویی محتسب شد کز نهیب زخم او بلبل رامشگر اندر بوستان مانده‌ست لال (معزی، ۱۳۶۲: ۴۱۲)

۴- کلاغ در متون عرفانی

در مضامین عرفانی نفس هواپرست، چشم، صورت، طبایع و دنیای مادی به کلاغ و زاغ تشبیه شده است و عقل، روح علوی و معنویات به سیمرغ عزلت‌گزین، طاووس، تذرو، باز و هما. نمونه‌ها:

ترسم ز ننگ صحبت زاغ سیاه تن باز سپید جان بچرد زین نشیمنم (غزنوی، ۱۳۲۸: ۱۲۲)
جهان خرابه و مال جهان چو مردار است من و تو بر سر مردار او چو زاغ و زغن (قوامی رازی، ۱۳۳۴: ۹۳)
روح باز است و طبایع زاغ‌ها دارد از زاغان و جندان داغ‌ها (مولوی، ۱۳۶۶: ۵/۸۶۲)
مولوی عقل جزوی را به زاغ معلم قابیل تشبیه می‌کند:

عقل کل را گفت ما زاغ البصر عقل جزوی می‌کند هر سو نظر
عقل ما زاغ است نور خاصگان عقل زاغ استاد گور مردگان
هین مدو اندر پی نفس چو زاغ کو به گورستان برد نه سوی باغ
(همان، ۴: ۶۹۱، ۶۹۰)

همچنین زاهدان ریایی به کلاغ و ادعای کشف و کرامات و حال عرفانی آنان به کاغ کاغ او و در مقابل، پیر مغان به باز و شاهین تشبیه شده است. قاسم انوار بارها این تشبیه را به کار می‌برد:

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او زان که با زاغ و زغن شهپر دولت نبود (حافظ، ۱۳۸۱: ۲۸۳)
لاف عرفان می‌زند آن زاهد لاغر شکار نغمه‌ی ققنوس را با حق حق عقق چه کار
(فرجی ۱۳۸۷: ۷۰؛ به نقل از قاسم انوار / ۱۷۵)

۵- زاغ نمادین

زاغ در ادبیات فارسی نماد زمستان و بلبل نماد بهار است:

بی‌نوا گشت باغ مینا رنگ تا درو زاغ برگرفت نوا (فرخی، ۱۳۳۵: ۳)
چون که زاغان خیمه بر بهمن زدند بلبلان پنهان شدند و تن زدند (مولوی ۱۳۶۶: ۲/۲۰۲)
زره پوش گشتند مردان بستان مگر باغ با زاغ پیکار دارد
بنالد همی پیش گل زار بلبل که از زاغ آزار بس یار دارد
(ناصر خسرو، ۱۳۴۸، ۱۳۰)

۵- زاغ در امثال

مثل‌های رایجی در پیوند با کلاغ در آثار ادبی دیده می‌شود مانند "کلاغ خواست راه رفتن کبک را یاد بگیرد راه رفتن خودش را هم فراموش کرد" که جامی در یکی از آثارش به نظم آورده است:

عاقبت از خامی خود سوخته ره‌روی کبک نیاموخته
کرد فراموش ره و رفتار خویش ماند غرامت زده از کار خویش
(جامی، ۱۳۶۱: ۸۰)

و نیز این مثل که "هر که پی کلاغ رود به خرابی افتد" هر که راهبری کلاغ کند بی‌گمان دل به دخمه داغ کند (عنصری، ۱۳۳۳: ۲۳)

و نیز این مثل‌ها:

"کبوتر می‌رود دانه جمع کند، کلاغ می‌آید می‌خورد"
کلاغ از باغمان قهر کند، یک گردو منفعت ما (کلاغ نیاد به باغم/ یک گردو ارتفاقم).
کلاغ روده خودش در آمده بود، ادعای جراحی می‌کرد.
کلاغ سر لانه‌ی خودش قار قار نمی‌کند.
کلاغ گفت تا بچه دار شدم یک شکم سیر به خودم ندیدم.
کلاغ‌ها سیاه می‌پوشند (به تمسخر به کسی گفته می‌شود که قهر کند یا از انجام عملی امتناع کند. مثال: اگر هم تو قهر کنی و این کار را انجام انجام ندهی کلاغ‌ها سیاه می‌پوشند).
(امینی، ۱۳۷۱: ۶۲۴)

"کلاغ مرغ زیرکی است در چاه نمی‌افتد (شخصی از ملأیی پرسید: "اگر کلاغ در چاه افتد چند دلو آب باید کشید تا چاه پاک شود؟" ملأ هر چه فکر کرد حکم شرعی قضیه به خاطرش نیامد. بالاخره گفت: کلاغ مرغ زیرکی است و هرگز در چاه نمی‌افتد.)" (انوری، ۱۳۸۳: ۷۱۰)
و درباره‌ی امثال دیگر درباره‌ی کلاغ ← همان مأخذ.

۶- کلاغ در کنایات

کنایه‌هایی در ادب ما دیده می‌شود که کلاغ در پدید آمدن آنها سهم دارد.

نمونه‌ها:

زاغ پا (= ملامت و سرزنش)، زاغ چشم (= کیبود چشم)، زاغ دل (= سنگ دل)، زاغ زبان (کسی که نفرین او اثر دارد)، زاغ سر (= زشت چهره - بی آبرو - سنگ دل)، زاغ فعل (= بدکار)، کلاغ پر (= صبح زود)، زاغ گرفتن (= کلاغ گرفتن = طعنه زدن)، کلاغی (= گوش خراش، دورگه) که ذکر شواهد آنها خارج از این مقاله است. (فرجی، ۱۳۸۷: ۷۷ و ۷۸)

۷- کلاغ در فابل‌ها

کلاغ در ادبیات ما گاهی یکی از قهرمانان فابل نیز هست. مثلاً گاهی شخصیتی مظلوم و ناتوان است مانند حکایتی که در باب شیر و گاو و کلیله آمده است. (مینوی، ۱۳۸۰: ۸۱) و نیز در یکی از حکایات مرزبان نامه (وراوینی، ۱۳۸۳: ۳۹۴) و گاهی مکار و زیرک و باهوش؛ مانند حکایت زاغان و بومان در کلیله و دمنه (مینوی، همان: ۱۹۱) و یکی از حکایات مرزبان نامه (وراوینی، ۱۳۸۳: ۶۷۹)

۸- عقاید خرافی درباره‌ی کلاغ

عقاید خرافی و عامیانه درباره‌ی کلاغ زیاد است که نمونه‌ی آنها در "فرهنگ عامیانه‌ی مردم ایران" اثر معروف صادق هدایت آمده است. (همان، ۱۳۸۵: ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۵۶) البته این گونه خرافات اختصاص به فرهنگ ایرانیان ندارد، در فرهنگ ملت‌های دیگر نیز هست. مثلاً فریب خوردن خروس از کلاغ و زندانی شدن او (جاحظ، ۱۹۹۷: ۳۴۱ و بوشنجی، ۱۳۸۴: ۱۳۵)

در ادب فارسی عقایدی درباره‌ی کلاغ دیده می‌شود:

کافر بودن - درازی عمر - شومی او - جدایی افکندن (= غراب البین بودن) - به فال نیک یا بد گرفتن صدای او.

نمونه‌ها:

معزول گشت زاغ چنین زیرا چون دشمن نبیره زهرا شد
کفر و نفاق از وی چو عباسی بر جامه‌ی سیاهش پیدا شد
(ناصر خسرو، ۱۳۴۸: ۱۴۰)

"گویند [زاغ] زیادت از هزار سال عمر یابد." (دهخدا ۱۲۵۴۱)

عین همین مطلب در عجایب المخلوقات نیز تکرار می‌شود:

"زاغ مرغی بود معروف سیاه بزرگ باشد و مر او را غراب نیز گویند زندگانی او هزار سال بود." (زکریای قزوینی، ۱۳۴۰: ۵۳۳)

شباب الغراب و لا فؤادک تارکُ
عهد الغضوب، و لا عتابک یعتب (جاحظ، ۱۹۹۷: ۵۰۵)

فغان ازین غراب و وای او
که در نوا فکندمان نواى او

غراب بین نیست جز پیمبری
که مستجاب زود شد دعای او

غراب بین تارزن شده‌ست و من
سته شدم ز استماع نای او

(منوچهری، ۱۳۴۷: ۸۲)

زاغ در آثار ناصر خسرو و نظامی و جامی گاه نیز چهره‌ای مثبت دارد.

نمونه‌ها:

به بانگ بی گنه زاغ ای برادر مگر دان رنجه این تیره روانست (ناصر خسرو، ۱۳۴۸: ۸۵)

در داستان لیلی و مجنون زاغ همدم مجنون است و رسانندهٔ پیام او به لیلی. (نظامی

گنجه‌ای، ۱۳۸۰: ۲۷۸)

[مجنون] ... رخشنده بصر بدید زاغی چون دود چراغی و چراغی (جامی، ۱۳۶۱: ۱۳۹)

نتیجه‌گیری

با مرور بر اساطیر چنین دریافت می‌شود که کلاغ دو جایگاه متفاوت دارد:

روزگاری بر شانه‌ی خدایان نشسته، نامی پسندیده چون هوش و حافظه دارد، پیک و پیغمبر خداست. حتی بعضی معتقدند در اثر ساده دلی و مهربانی و زیبایی بیش از حد مورد حسادت دیگر حیوانات و پرندگان واقع شده و به این رنگ درآمده است.

اما چندی نمی‌گذرد که این پرنده در فرهنگ بیشترینهٔ ملت‌ها به شومی و نحسی و ایجاد عزا توصیف می‌شود. چنان که مادران گوش‌های فرزندان خود را می‌بندند تا نعیش را نشنوند چون پیک مرگ است.

در کتب آسمانی نیز نمی‌توان به درستی منزلت او را تعیین کرد. روزگاری معلم پوشاندن رسوایی اولین قاتل و بزهکار زمین است؛ در برابر فرمان پیغمبر خدا نافرمان و سرکش است؛ در ازای لاشه‌ای، نفرین او را به جان می‌خرد؛ روزگاری دیگر مأمور رساندن غذا به پیامبری چون

الیاس (ع) است. هر چند این روی سکه دیده نمی‌شود و کفّهی صفات و سابقه سیاه او می‌چربد. وقتی در اعتقادات عوام جست و جو می‌شود باز هم شخصیتی منفور و منفی است؛ که شنیدن صدایش می‌تواند تو را از عزیزانت جدا کند. نه تنها دیدنش در بیداری شومی را به ارمغان می‌آورد، که در خواب نیز آدمی را دچار بدبختی و تیره روزی می‌کند.

و اما ادیبان نازک طبع نیز که "به یک چینه چنان می‌نگرند که به یک خواب لطیف"، سخنورانی که فقط از زیبایی و مقام پسندیده‌ی هد هد سخن گفته‌اند و بدبویی مثال زدنی او را پنهان کرده‌اند، پای زشت طاووس را ندیده گرفته، تنها پر و بالش را توصیف نموده‌اند؛ استخوان خوردن هما را هم‌ردیف با استخوان خواری کلاغ ذکر نکرده‌اند، بلکه کلاغ را در این مورد با سگ مقایسه کرده‌اند و فقط از فرخندگی و سعادت هما سخن رانده‌اند...

خلاصه دیدگاه و نظرات آنان را در مورد کلاغ می‌توان در این مصراع جامی منعکس دید:

"آن هیچ کس حرام زاده"؛ البته انگشت شمار است مواردی که به چشم دیگری به او نگریسته‌اند و صفات پسندیده‌ی سحرخیزی، توکل و دلآوری را به او نسبت داده‌اند. می‌توان گفت این دیدگاه را در وهله‌ی اول نشأت گرفته از ظاهر نازیبای اوست. جثه‌ای نسبتاً بزرگ - در مقایسه با طوطی، بلبل و کبوتر که پرندگان عشق و عاطفه و دوستی‌اند - دارد، سیاه است؛ غذایش لاشه و مردار است؛ در خدمت ساحران و شیاطین است؛ و در مرحله بعد - با توجه به ارتباط عمیق ادب فارسی با قرآن و آموزه‌های دینی - پیشینه‌ی تاریک او در ارتباط با پیامبر الهی (ع) و خدای اساطیر.

منابع

- ابن یمین فریومدی، دیوان، به اهتمام حسینعلی باستان، تهران، سنایی، ۱۳۶۳
- امینی، امیرقلی، فرهنگ عوام یا تفسیر امثال و اصطلاحات زبان پارسی، تهران، علمی، ۱۳۷۱
- انوری، ابیوردی، اوحدالذین محمد، دیوان - مدرّس رضوی - تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰
- انوری، حسن؛ فرهنگ کنایات سخن، تهران، سخن، ۱۳۸۳
- بابا افضل (= افضل الدین محمد) کاشانی، دیوان، تصحیح مصطفی فیضی و همکاران، کاشان، اداره فرهنگ و هنر کاشان، بی تا
- بوشنجی، ابوالحسن بن الهیصم؛ قصص الانبیاء، ترجمه‌ی محمد بن اسعد حنفی، تصحیح عباس محمّد زاده، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۴
- جاحظ، ابی عثمان عمرو بن بحر؛ الحیوان، شرح و تحقیق یمینی شامی، بیروت، مکتب الهلال، ۱۹۹۷م.

- جامی، نورالدین عبدالرحمن، هفت اورنگ، تصحیح مدرّس گیلانی، تهران، کتابفروشی سعدی، ۱۳۶۱
- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد؛ دیوان غزلیات - خطیب رهبر - تهران، صفی علی شاه، ۱۳۸۱
- حلاج، حسین بن منصور، دیوان، تهران، سنایی، ۱۳۴۳.
- خاقانی شروانی، گزیده‌ی اشعار؛ ضیاءالدین سجادی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- خاقانی شروانی، دیوان؛ تصحیح اوستا، تهران، تابش، بی تا.
- خاقانی شروانی، دیوان، تصحیح فروزانفر؛ به اهتمام جهانگیر منصور، تهران، نگاه، ۱۳۷۵
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه ج ۸ و ۱۱؛ تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- زکریای قزوینی، محمد بن محمود؛ عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، تصحیح نصرالله سیوحی، ۱۳۶۶
- سعدی شیرازی؛ دیوان غزلیات، ج ۲ - خطیب رهبر - تهران، سعدی، ۱۳۶۶
- سعدی شیرازی؛ بوستان، تصحیح غلام حسین یوسفی، تهران، انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۵۹
- سنایی غزنوی؛ حدیقه الحقیقه، تصحیح مدرس رضوی - تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸
- سلمان ساوجی؛ جمشید و خورشید، به اهتمام ج. پ آسمونی و فریدون وهمن، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸
- صفاری، عباس؛ کلاغنامه از اسطوره تا واقعیت، تهران، مروارید، ۱۳۸۶
- عطار نیشابوری، فریدالدین؛ منطق الطیر، تصحیح انزابی نژاد، قره بگلو، تهران، جامی، ۱۳۷۹
- علایی، شهردان بن ابی الخیر، نزهت نامه، تصحیح فرهنگ جهانپور، تهران، مسعود، ۱۳۶۲
- عنصری، ابوالقاسم حسن بن احمد؛ دیوان، به اهتمام یحیی قریب، تهران، ابن سینا، ۱۳۲۳
- غزنوی، سید حسن؛ دیوان، تصحیح محمد تقی مدرّس رضوی، تهران، اساطیر، ج اول، ۱۳۲۸
- فخرالین اسعد گرگانی، ویس و رامین؛ محمد جعفر محبوب، تهران، بنگاه نشر اندیشه، ۱۳۳۷
- فرجی قرقانی، آسیه؛ پایان نامه کارشناسی ارشد با عنوان "زاغ در ادبیات فارسی"، سبک خراسانی و عراقی، شهریور ۱۳۸۷، دانشگاه علامه طباطبایی، گروه زبان و ادبیات فارسی
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ؛ دیوان، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، تهران، شرکت نسبی اقبال و شرکاء، ۱۳۳۵
- فردوسی طوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه، تهران، قطره، ۱۳۷۴
- فرغانی، سیف الدین محمد؛ دیوان، تصحیح ذبیح الله صفا، تهران، فردوسی، ۱۳۶۴
- فره وش، بهرام؛ فرهنگ فارسی به پهلوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲
- قانع طوسی، احمد بن محمود؛ کلیله و دمنه منظوم، تصحیح ماگالی تودوا، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۸
- قطران تبریزی؛ دیوان، محمد نخجوانی، تبریز، ۱۳۳۳
- قوامی رازی، بدرالدین؛ دیوان، به اهتمام میر جلال الدین ارموی، بی جا، ۱۳۳۴
- لامعی گرگانی، دیوان، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، اشرفی، بی تا
- محمد بن محمود همدانی؛ عجایب نامه، ویرایش جعفر مدرّس صادقی، تهران، مرکز، ۱۳۷۵
- مجیر الدین بیلقانی؛ دیوان، تصحیح محمد آبادی، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۸

- مسعود سعد سلمان؛ دیوان، تصحیح رشید یاسمی، تهران، پیروز، ۱۳۳۹
- معین، محمد؛ فرهنگ فارسی، ج ۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷
- معزی، محمد بن عبدالملک؛ دیوان، تصحیح ناصر هیری، تهران، مرزبان، ۱۳۶۲
- منشی، ابوالمعانی نصرالله؛ کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۰
- منصور، جمشید؛ راهنمای پرندگان صحرایی ایران، به کوشش غلام رضا خزائی نژاد، تهران، ذهن آویز، ۱۳۷۹
- منوچهری، دامغانی، احمد بن قوص، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، زوآر، ۱۳۴۷
- مولوی، جلال الدین محمد؛ مثنوی معنوی، به اهتمام نیکلسون، تهران، امیرکبیر، چاپ دهم، ۱۳۶۶
- مولوی، جلال الدین محمد؛ به دیوان شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، نگاه، ۱۳۷۴
- ناصر خسرو قبادیانی؛ دیوان، به کوشش مهدی سهیلی، تهران، گلشن، ۱۳۴۸
- نصرالله منشی؛ ترجمه ی کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۰
- نظامی، الیاس بن یوسف؛ خسرو و شیرین، تصحیح برات زنجانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۶، (= نظامی ۱)
- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف؛ لیلی و مجنون، تصحیح وحید دستگردی به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره، ۱۳۸۰
- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف؛ مخزن الاسرار، تصحیح وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره، ۱۳۷۶. (= نظامی ۲)
- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف؛ خسرو و شیرین، تصحیح وحید دستگردی به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره، ۱۳۸۳
- وراوینی، سعد الدین؛ مرزبان نامه، به اهتمام خطیب رهبر، تهران، صفی علی شاه، ۱۳۸۳
- هاکس، جیمز؛ قاموس کتاب مقدس، اساطیر، ۱۳۷۷.
- هدایت، صادق؛ فرهنگ عامیانه‌ی مردم ایران، جهانگیر هدایت، تهران، چشمه، ۱۳۸۵